منہاج العارفین

نصائح از مقالات حضرت امیر کبیر سید علی ہمدانی قدس سرہ
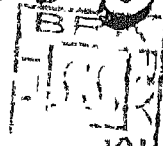
حمد بیحد و ثنائے بیعد مر آفریدگاری را کہ سینۂ عارفان مخزن اسرار خود ساخت و لوح دل محبّان از نقش غیر خود بپرداخت و درود وافر بر جان پاکیزۂ خلاصہ موجودات خواجۂ کائنات محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ بہ تشریف خطاب وَمَآ اَرْسَلْنٰکَ اِلَّا رَحْمَۃً لِّلْعٰلَمِیْنَ[1]

---

[1] و نفرستادیم ترا مگر از روئے مہربانی بر عالمہا۔ فتح الرحمٰن

مشرف و مخصوص است باد و بهمه اولاد و یاران و پس روان او. بدان
ای عزیز وفقک الله تعالی بما یحب و یرضی که این چند سخن از کلام
اهل حکمت و معرفت جمع آورده شد و منهاج العارفین نام نهاد تا مگر از شنیدن
و خواندن این کسی را فایده حاصل آید بدان ایها العزیز ۱ از نهار از حق غافل
مباش ۲ از همه نومید شو تا امید تو بر آید ۳ آزار کس مخواه تا امان یابی
۴ از جهت دنیا اندوهگین مباش تا پریشان نگردی ۵ از همه جدا شو تا
بحق برسی ۶ اگر دربند چیز کسانی خود را بندهٔ ایشان دان ۷ از خلق عزلت گیر
تا بحق انس گیری ۸ ایمن باش تا امان یابی ۹ از صحبت اهل دنیا پرهیز
تا تیره دل نشوی ۱۰ از همه مفلس شو اگر محبت خواهی ۱۱ از خود طلب اگر
جوانمردی ۱۲ از افتادگان مگذر تا در نیفتی ۱۳ از حکم سر متاب
تا عاصی نشوی ۱۴ افتاده را دستیار باش تا دستگیر یابی ۱۵ انصاف خلق
بده تا ستمکار نشوی ۱۶ آن کار کن که حق پسندد ۱۷ آن پسند که حق پسندد

ل توفیق دهد ترا خدا تعالی بچیزیکه او تعالی دوست دارد و پسندد آنرا ۲ یعنی اگر بحکم المجاز قنطرة الحقیقة
چه وصول حقیقت عشق مجاز است [illegible] و دل سپرد کسی ببندهٔ او بود حقوق عشق بجا آرد [illegible] عشق
[illegible] تا [illegible] از مجاز بحقیقت رسی در عشق او تعالی خام [illegible] یعنی [illegible]
احسان [illegible] را گوارا [illegible] جوانمردی همین است -

۱۸ آنکہ با تو بدی کند با وے نیکی کن[۱] ۱۹ اندیشۂ دنیا دور کن تا
پریشان نشوی ۲۰ اختیار خود را در گوشہ نہ تا مختار[۲] گردی ۲۱ از
حق نصرت خواہ تا یاری یابی ۲۲ بغیر حق اعتماد نکنی تا پشیمان
نشوی ۲۳ ہیچ چیز مغرور مشو تا ہلاک نہ گردی ۲۴ بیہودہ گوئی
را سرہمہ آفتہا دان ۲۵ با حق باش اگر عیش جاودانی خواہی
۲۶ بر حرف کسے انگشت منہ تا مواخذ نہ گردی ۲۷ بردبار باش
تا بگشاید ۲۸ بصدق طلب تا بیابی ۲۹ با ہمہ نرمی و مدارا کن
۳۰ بر نعمت کس حسد مکن تا عافیت یابی ۳۱ بار ہمہ کش تا محتشم
گردی ۳۲ بر زیردستان[۳] شفقت کن تا برہی ۳۳ بدخوئی
ترک دہ تا عیش بر تو تلخ نہ گردد ۳۴ با ہمہ آسانی کن تا برہی ۳۵
با ہر کسے منشین تا تباہ نگردی ۳۶ با قافلہ رو کہ رہزنان بسیار اند
و دشمنان در کار اند ۳۷ بار خود بر کسے منہ اگر عزت خواہی

---

۱ تا بر کردہ خود پشیمان شدہ باز پیرامون بدی نگردد کہ الانسان عبید الاحسان ۲
مختار یعنی برگزیدہ یعنی حالیکہ شبیہ با اختیار ترا دادہ اند تا ہر چہ خواہی کن این را اختیار مشمار و ہر امری
کہ از دست تو برآید از جانب حق انگار تا با این فروتنی برگزیدہ او شوی ۳ یعنی از عذاب آخرت کہ شفقت
بر زیردستان موجب رحمت خداست و آن سبب نجات است ـ

۳۸ بزرگی بر هیچکس منه تا خوار نگردی ۳۹ پند بشنو تا سود کنی ۴۰ بکوش تا بیابی ۴۱ بحق پناه گیر تا خلاص یابی ۴۲ بضاعت دنیا را خریدار مشو تا زیان نکنی ۴۳ پاس انفاس دار اگر بیداری ۴۴ بحق بگریز تا از دشمن برهی ۴۵ بی یار مشو تا بار یابی ۴۶ بکس[۱] باش تا باکس باشی ۴۷ بیخود باش اگر بیگانگی[۲] میخواهی ۴۸ بی همه باش تا بحق باشی ۴۹ ترک گناه گیر اگر لقمه حلال خواهی ۵۰ توقع از کس مکن تا عزت یابی ۵۱ توفیق[۳] از حق بین تا غره نشوی ۵۲ ترک لذت[۴] گیر اگر لذت خواهی ۵۳ تیر بلا را هدف شو اگر دوستی ۵۴ جز حق دوست[۵] مگیر تا خسته نگردی ۵۵ چون با اهل دنیا نشینی دین را فراموش مکن ۵۶ جز حق

---

۱ یعنی از ماسوی حق دنیوی قطع کن تا بحق لاحق شوی ۲ یعنی اگر بیگانگی در قرب او تعالی خواهی آنچنان در ذات او تعالی محو شو که از دنیا و ما فیها بیخبر و بیخود گردی ۳ یعنی اگر توفیق کسر دار نیک یابی آنرا از طرف او تعالی انگار و جمع خویش را فضلے مدان تا غرور نفور دامنگیر نشود ۴ یعنی اگر ترک لذتهای دنیاوی کنی لذتهاے آخرت دریابی ۵ چه سلامت در دوستی او تعالی منحصر است پس دوستی غیر او باعث خرابیها است و دوستی انبیا و اولیا و مقربان او تعالی عین دوستی اوست هر که بدیشان پیوند پیدا کند ...

مبندیش اگر طالبی ۵۷ جان را در باز اگر صادقی ۵۸ حاجت و اعی

را کار بزرگ دان ۵۹ حریص مباش تا خوار نگردی ۶۰ حرمت

نگہدار تا محترم گردی ۶۱ حق را یاد کن تا دل تو سیاہ نگردد۔

۶۲ خلق را بجود امیدوار گردان ۶۳ خدمت بزرگان کن تا

ببزرگی رسی ۶۴ خود را بحق بسپار تا بسامان شوی ۶۵ خود را

ہیچ قدر منہ تا با قدر گردی ۶۶ خود را مبین تا بمعرفت رسی

۶۷ خوشخوئے باش تا عزیز گردی ۶۸ خشم فرو خور تا راحت

یابی ۶۹ خلاف ترک دہ تا بسلامت مانی ۷۰ خود خواہ مباش[1] اگر

دولت خواہی ۷۱ خود را مباش[2] تا خود را باشی ۷۲ خود را در رنج دار[3] تا راحت

یابی ۷۳ خود را گم کن تا بجوئید ت ۷۴ دل از حرص خالی کن تا راحت

یابی ۷۵ در کار حق باش تا کار تو ساختہ گردد ۷۶ دل بکس مبند

تا زیان نکنی ۷۷ در تنگیہا[4] صبر کن تا فرج یابی ۷۸ در امانت خیانت

---

[1] یعنی اگر دولت اخروی خواہی بر حسب خواہش نفس خویش کارے مکن [2] یعنی نفس خود را تابع مباش تا در حق خود نیک باشی و در آخرت نیکی آن بینی [3] یعنی در طاعت و عبادت او تعالیٰ خود را در رنج دار تا در آخرت آسایش یابی [4] کہ الصبر مفتاح الفرج وارد است یعنی صبر کشایندہ خوشی است اور دنیا باشد خواہ در آخرت۔

مکن ۷۹ در حق خود خطا مکن ۸۰ در هر جائیکه باشی خدائے را حاضر دان
و گستاخ مباش ۸۱ دست در دامن صاحب دولتان زن اگر
دولت خواهی ۸۲ در حق بین تا از خود فانی گردی ۸۳ دل بکس
مبند تا در دغا نه افتی ۸۴ در کس مبین اگر معرفت خواهی
۸۵ در بند جیب مباش تا آزاد شوی ۸۶ در عیب[له] خود فرو شو
اگر یاکاری ۸۷ در کارها آهستگی کن تا شیطان بر تو ظفر نیابد ۸۸
دلها را دریاب تا خوشنودی حق یابی ۸۹ در معاملهٔ سخت مپیچ تا
خسته نگردی ۹۰ دیگران را از خود بهتر دان تا از خود خلاص[له] یابی
۹۱ درشتی بگذار تا نزدیک همه دوست گردی ۹۲ در گذار[له] تا در گذارند
۹۳ درماندگان را دریاب ۹۴ دوستی آن به که برائے خدا بود
۹۵ در دریا فرو شو تا گوهر یابی ۹۶ در ما لایعنی[له] مشغول مشو تا حسرت
نخوری ۹۷ دلها را دریاب اگر هشیاری ۹۸ راستی ورز تا رستگار
شوی ۹۹ رهبر طلب اگر رهروی ۱۰۰ راه خرابه گیر اگر عاشقی[له] ۱۰۱ از تا ن را

له یعنی عیب خود تلاش کردن از جملهٔ امور مستحبه است پس اگر در عیب جوئی خود هستی یا کاری ۔
له یعنی از خودی رها شوی له یعنی عفو و صلح اختیار کن تا نسبت تو در آخرت عفو و بخشش مرعی دارند
چنانکه پیغمبر باید فمن عفا و اصلح فاجره علی الله له یعنی در امر بیفایده مشغول مشو تا روز پسین ترجیع
اوقات حسرت نخوری له یعنی اگر عاشق او تعالی هستی قطع علایق کن ۔

بر مردان در هیچ جا استوار مدان ۱۰۲ سودائی پیش گیر که دران سودی کنی ۱۰۳ سر بیرون در بنه یا برو و سر خود گیر ۱۰۴ سر بر خط فرمان نه اگر بنده ئی ۱۰۵ سودای کن که حق سود آن بود ۱۰۶ شکر حق بجا آر اگر نعمت دنیا و دین خواهی ۱۰۷ صبر پیش گیر اگر عافیت خواهی ۱۰۸ ضعیف ترین حیلتے را قوی ترین قوتے دان ۱۰۹ طمع از دل[1] دور کن تا خوار نگردی ۱۱۰ طمع از خلق بردار تا محتاج نگردی ۱۱۱ عقوبت[2] باندازه گناه کن ۱۱۲ عهد را در حال سخط و رضا نیکو نگهدار ۱۱۳ غیبت را دوست مدار تا حق از تو دشمن نگردد ۱۱۴ غم دنیا مخور تا دل تو تباه نشود ۱۱۵ غم فردا مخور تا امل کوتاه نشود ۱۱۶ فروتنی کن تا به بزرگی رسی ۱۱۷ قدر نعمت بشناس تا از تو نستانند[3] ۱۱۸ قناعت کن اگر توانگری خواهی ۱۱۹ قدر خود بشناس تا با قدر گردی ۱۲۰ کس را عیب[4] مکن تا بعیب خود مبتلا نشوی ۱۲۱ کار با خلاص کن تا

---

[1] که در خبر است عزّ من قنع یعنی عزیز شد آنکه بسنده است کسیکه قناعت گزید [2] یعنی اگر کسے گناه کند در سزای آن اندازه نگهدار که افراط خلاف انصاف است و تفریط خلاف تادیب [3] یعنی تا وقتیکه نعمت تو از تو نگیرند قدر نعمت بشناس تا بعد زوال قدر آن شناخته متاسف نشوی و اگر نستانند بنون نفی باشد معنیش آنکه قدر نعمت بشناس و شکر آن بجا آر تا نعمت از تو باز نگیرند و بحکم لئن شکرتم لازیدنکم روز بروز در تزاید دارند [4] عیب کردن کسے از جمله عیوب است پس عیب کسے مکن تا این عیب بتو لازم نیاید۔

جزا[۱] یابی ۱۲۲ گناه بر کس[۲] منه تا در گناه نیفتی ۱۲۳ کس را بتجارت مگذر تا خوار
نشوی ۱۲۴ کردار[۳] خود را قدر منه تا با قدر گردی ۱۲۵ کاری کن که پشیمان نگردی
۱۲۶ کار دیگران کن اگر بیکاری ۱۲۷ کار با اندیشه کن تا زیان نکنی ۱۲۸ مرگ
را یاد کن تا دل بدنیا نگراید ۱۲۹ مزاح کردن عاقبت وخیم شمر ۱۳۰ منت
بردار[۴] و منت منه ۱۳۱ مسکین باش تا مقبول شوی ۱۳۲ نیکی اندیشه کن
تا همه نیکی پیدا آید ۱۳۳ نام را بخود راه مده ۱۳۴ نفس[۵] را استوار
مدار که دروغ گو است ۱۳۵ نقد را یار مگیر اگر قلاشی ۱۳۶ نفس را
پاس دار تا بجان نرسی ۱۳۷ وقت را بشناس اگر صرافی ۱۳۸ همت
بلند دار تا قیمت بیفزاید ۱۳۹ هوای نفس را خلاف کن اگر دلاوری
۱۴۰ همه حال با ادب باش اگر مقبول شوی ۱۴۱ یار همه باش اگر مرد راهی
۱۴۲ یاد دوست چندان کن که خود را فراموش کنی ۱۴۳ یک همت[۶] باش
تا جمعیت یابی ۱۴۴ یاد خدا موجب راحت است تا دانی - والسلام تمام شد

---

[۱] ثواب اعمال بخلوص نیت شرط است در احادیث صحیح آمده است انما الاعمال بالنیات ولکل امرء ما نوی ثواب جزای اعمال نیست مگر بنیتها و برای هر مرد ثواب چیزی است که نیت کرد [۲] مبادا آن گناه در تو بنا شود پس بسبب اتهام گنهگار شوی کریمه یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم موضع این معنی است [۳] یعنی اگر فعلی سزاوار تحسین کنی امیدوار تحسین مباش قدر آنرا از مردان مخواه که دلیل عالی ظرفی تو شود [۴] یعنی اگر کسی بتو احسان کند آنرا بپذیر و در ادای حقوق آن کوش و اگر تو بکسی احسان کنی آنرا ظاهر مساز و منت مشمار [۵] یعنی دم نزدن روح را استوار مدان و باشا دادن در امور شتاب تا خبر کن که دروغگو است اعتبار را نشاید [۶] همت یعنی قصد یعنی فقط قصد و آهنگ ... تعالی کن و قصد بهر چیز مکن تا پریشان نشوی -

---

تمام شد منهاج العارفین من مقالات قطب الاقطاب امام العارفین حضرت امیر کبیر سید علی همدانی قدس سره
مطبوعه مطبع افغانی امرتسر در سنه ۱۳۱۰ هجری بتقدس حسب اشتیاق خادم الحکما نیاز علی خان تاجر کتب مالک مطبع افغانی امرتسر

۳۹٤م
۲۹۷۰۶۵
۳۸۹۷
منہاج العارفین